

# جنایت دمشق؛ انتقام صهیونیست‌ها از شکست در غزه



www.fdn.ir | Tue | 26 Dec 2023 | vol.15 | No. 4041 | 16



مستند «احمد» بخش‌های مهمی از گفت‌مان حاج احمد خمینی را نادیده گرفته است

# احمد منه‌ای حاج احمد

هوش مصنوعی به کار می‌آید؟

## تحميل زلزله با فناوری آسان می‌شود؟

نسخه جدید توافقنامه تجارت آزاد ایران و ۵ کشور عضو اوراسیا امضا شد

## اوراسیا؛ ۷۲ درصد بزرگ‌تر

زیرمیزی به روایت سازمان نظام پزشکی

## عامل زیرمیزی بیمه‌ها هستند

سیدرضی موسوی از مستشاران قدیمی ایران در سوریه به رفقای مجاهدش پیوست

## جنایت دمشق؛ انتقام صهیونیست‌ها

### از شکست در غزه



صادق امامی دبیرکروه جهان‌شهر

عصر روز گذشته (دوشنبه) رژیم صهیونیستی حمله مجددی به سوریه داشت.

تعداد این حملات که به صورت دوره‌ای انجام می‌شوند، در جریان یک دهه اخیر به نزدیک ۳۰۰ مورد رسیده است؛ به‌طور میانگین هر دو هفته یک حمله رژیم در بیشتر این حملات سربازان ارتش سوریه را هدف قرار داده یا صرفا به اهداف فیزیکی مانند انبار یا محموله‌های تدارکاتی رامورد حمله قرار می‌داد. در این میان تعداد انگشت‌شماری از این حملات علیه مستشاران نظامی ایران انجام شده است، بااین حال این روند در جریان طوفان الاقصی شدت گرفته است. روز ۱۱ آذر دوفتر از فرماندهان سپاه با نام‌های «محمدعلی عطایی شوچه» و «پناه‌تقی‌زاده» در حومه دمشق به شهادت رسیدند. عصر دیروز نیز «سیدرضی موسوی» معروف به «سیدرضی» از مستشاران با سابقه سپاه در سوریه به شهادت رسید. شهید سیدرضی مسئول پشتیبانی جبهه مقاومت در سوریه بوده است؛ جایگاهی که نقش مهم در تدارکات رسانی به نیروهای مقاومت در منطقه شامات از سوریه ولبنان گرفته تا فلسطین داشته است. فاصله بین این دو اقدام رژیم علیه مستشاران ایرانی در سوریه طی طوفان الاقصی، تنها ۲۴ روز است. به‌لحاظ رتبه‌ای نیز تورودوم دارای ازنقائست به اقدام نخست‌است این‌فصله کام‌وا افزایش سطح‌تروریزنشان می‌دهد صهیونیست‌هایریا در یافت‌واکنش آشکاروا شدید این‌لحظه‌شماری می‌کنند.

#### تورور چگونه انجام شده؟

تاکنون اطلاعاتی از نحوه‌ترور منتشر نشده‌است اما عملیات‌های رژیم علیه اهداف موجود در خاک سوریه، عمدتا به شکل هوایی صورت می‌گیرد. در این حملات جنگنده‌های رژیم از موشک‌های کروژ مانند «دلایل» بهره می‌گیرند. همچنین گزارش‌هایی نیز نشان می‌دهد صهیونیست‌ها در برخی از حملات خود از موشک بالستیک تاکتیکی زمین به زمین «الوراء» استفاده کرده‌اند. صهیونیست‌ها از موشک لورآ عمدتا در حملات فراتر از دمشق بهره برده‌اند. با توجه به وقوع ترور در دمشق، به‌نظر می‌رسد این اقدام به‌وسویه جنگنده‌ها و توسط موشک کروژ دلبله صورت گرفته باشد. منطقه «سیده زینب» یا «زینبیه» دمشق که ترور در آن صورت گرفته، در مسیر زمینی ۶۴ کیلومتر با سرزمین‌های اشغالی فاصله دارد. فاصله هوایی چنین مسیری زیر ۶ کیلومتر است. رژیم به‌دلیل این نزدیکی و در اختیار داشتن بلندی‌های جولان، احاطه مناسبی بر دمشق برای حملات دارد. آنها می‌توانند به‌راحتی عملیات‌های سریع‌و پرحجمی را در این محدوده ترتیب دهند.

#### هدف از ترور؟

۱. صهیونیست‌ها به دنبال کشتادن ایران به درگیری مستقیم با خود هستند تا به

این‌وسویه بتوانند کشتورهای‌های‌غربی‌رائیز به‌طور مستقیم به‌درگیری‌های منطقه بکشانند. منظور از درگیری مستقیم، وقوع یک جنگ فرآگیر نیست‌اما اگر تنش‌ها میان ایران و رژیم به‌زد و خورد‌های مستقیم تبدیل شود، آن‌وقت آمریکا، انگلیس و فرانسه فرصت می‌یابند اقدامات مستقیمی را در سوریه و عراق ترتیب دهند. ۲. رژیم به‌لحاظ تسلیحاتی و نظامی در موقعیت آسیب‌پذیری قرار گرفته‌است و بر همین اساس به دنبال نشان دادن توانمندی کیفی از خود‌است. بخش بزرگی از خودروهای زرهی و یکان‌های زمینی ارتش رژیم در غزه آسیب دیده‌اند و بخش پدافند هوایی و توپخانه نیز با مشکل مهمات مواجهند. این وضعیت، موضع رژیم را آسیب‌پذیر ساخته‌است. تل‌آویو با اقدام خود قصد دارد زهردار بودن حملات خود را به رخ بکشد تا کسی به فکر استفاده از ضعف کمی این رژیم نیفتد. استفاده از تسلیحات و مهمات باقی‌مانده به شکل کیفی، به‌زعم صهیونیست‌ها می‌توانند نشان دهند آنها همچنان می‌توانند آسیب‌های عمیقی به دشمن وارد کنند.

۳. تصویر بازار زندگی رژیم با حمله ۷ اکتبر آسیب دیده‌است. به‌زعم صهیونیست‌ها یکی از راهکارهای بازسازی آن، اقدام علیه ایران است که اغلب با واکنش جدی اما پنهان تهران همراه می‌شود. همین واکنش پنهان به تل‌آویو اجازه می‌دهد تا تصویری از بازار زندگی خود را بازنمایی کند.

۴. صهیونیست‌ها در وضعیت واکنشی قرار دارند که زمین آن توسط محور مقاومت تعیین شده‌است. از این رو آنها به دنبال تبدیل کردن خود به بازیگر کنشی و طرح میدان بازی هستند. تلاش برای ایجاد فضای، توقع از ایران برای انتقام و کشتادن درگیری به سوریه، در همین راستا صورت می‌گیرد.

#### بازار زندگی در برابر ترور

بازار زندگی در زیر ترور مقدمات فرماندهان می‌تواند اشکال تاکتیکی یا راهبردی داشته باشد. در شکل تاکتیکی می‌تواند با حفظ اطلاعاتی و فیزیکی در مقابل طرح‌های ترور ایستادگی کرد اما این شیوه، زمانی قابل خواهد شد. آنچه مؤثرتر به‌نظر می‌رسد، حفاظت راهبردی است. در این صورت حتی اگر دشمن قادر به دستیابی به فرمانده‌و مقام مورد نظر باشد، از بیم واکنش سنگین، دست به ترور او نمی‌زند.

سطح درگیری ایران و رژیم که به لایه‌های موجودیتی صهیونیست‌ها رسیده است، باعث شده تا آنها با مشاهده احتمال فروپاشی، دیگر نگران واکنش تهران نباشند زیرا واردات وارد شده به تل‌آویو تا همین الان نیز بسیار عمیق و مؤثر بوده‌اند. البته سپاه پاسداران در اطلاعیه‌ای تاکید کرده «بی‌تردید رژیم غاصب و متوحش صهیونیستی تاوان این جنایت را خواهد پرداخت». این بدان معناست که تهران اجازه نخواهد داد طرح رژیم صهیونیستی برای کشتادن بازیگران دیگر به میدان محقق شود، اما این بدان معنا نیست که پاسخ به این جنایت طولانی خواهد شد.

**نوبت اول**

**خلاصه آگهی**

**عرضه دارایی مازاد دولت**

شماره شناسه ۱۶۲۹۵۲۳ - شماره م. ۳۷۵۹

ارجاع شود به صفحه ۱۴

اپراتورها در حال ریزنی برای افزایش قیمت هستند

## نت کیلویی چند؟

همت و شهید باکری، دارند تنها راز زندگی می‌کنند، دل‌شان چقدر و چجوری برای پدرشان تنگ می‌شود». محمد مهدی می‌گوید، معطلی؟ کارتت کرو؟ می‌گویم دست مید. دارد از فلسطین می‌آوردش، می‌گوید یک ذره اینجا بچه‌های بیت به من لطف دارند، بگوسید اینجا باید بعد مدت من رami کشدوبه سمت اولین اتاق بازرسی می‌روسیم. پاسدارهای جوان فرق‌العاده مودب و خوش برخوردند، قبل از بازرسی بدنی اجازه می‌گیرند و وقتی عمامه روحانی‌های حاضر را هم می‌خوانند بازرسی کنند عمامه را می‌پوسند. کیف دستی، گوشی، سوییچ، فندک، کلید و... راه اتاق اول تحویل می‌دهیم. محمد مهدی واحسان‌را نشانند. اسم و کد ملی من را می‌پرسند. چک می‌کنند و می‌گویند بفرومایید داخل. یک خیابان بلند با چندراه‌ای در خراب‌نوسنان

وارد می‌کنیم. بساط شوخی و خنده به راه است. به محله مهدی می‌گویم ناهار هم می‌دهند؟ - خوردت چی فکر می‌کنی؟ مهمون از کومون داشته باشی. شب رو توی قطار و اتوبوس بوده باشه تا اینجا به ناهار ننده؟ احسان ننده می‌دهد که خدایشش راس میگه، ناهار هم هست. ددر حسینیه بساط چای و کیک پزیز به راه است. هوا خنک است و چایی می‌چسبد. دوتا چایی که از طعم و رنگش معلوم است لاهيجان است را می‌گیرم و می‌رسانم به مهدی واحسان که احسان می‌گوید نمی‌خورم. مشغول چایی‌ام که یک سمند جلوی در حسینیه توقف می‌کند. آقامحسن رضایی است. یک سمند دیگر می‌بشش توقف می‌کند. آیت‌الله جزایری از خورستان است. آقامحسن می‌نشینند صندلی عقب کنار آیت‌الله خوش‌روش ویش می‌کنند. قلاب‌آخ‌چایی (سرهمی‌کشه) و کفش‌ها باریشی جوکنند می‌بفرمایند. زند که بویید داخل. قلب‌آخ‌چایی (سرهمی‌کشه) و کفش‌ها را در می‌آورم و داخل می‌شویم. یک ایک‌بسی روی دیگر برای بازرسی می‌انجامست. من حوالی شکم و پهلوها هم خیلی حساس است به قفلک و مرد میانسالی که بازرسی رانجام می‌دهد بی‌هوا طوری بازرسی‌ام می‌کند که نیم‌متر می‌پریم. معذرت‌خواهی می‌کندم و می‌گویند جزا‌سی‌ای چیزی دانشتید؟ می‌گویم نه قفلک‌ام می‌ومه می‌خندیم. یکی از پاسدارها می‌گوید تو باغ‌های عاشقانه‌ات جگر سالم برای ما نگاه داشته‌ای بعد خوردت اینقدر قفلکی و منتظر اشرا برای خنده؟ می‌گویم هیچ چیز به آذ میرزد ترفته. خوش آمدی می‌گویند و می‌روم بفشش کنم. دستم می‌خورد به سنگینی و سختی سلاح پشت کمرش، آغوش او خلاصه می‌کنم.

مردم توی حسینیه جمعند. هزار و خرده‌ای نفر از کرمان و چیزی کمتر از این هم از خورستان. بازار صلوات و شعارهای متداول و مرسوم هم هست. عکاسان هم به شدت حواسشان نبت این بپن قرار می‌اند. چندتایی از رفتای دست به دوربین را می‌بینم؛ صادق، رؤف، یک صادق دیگر و سیدمحسن. باهمه حال واحوال می‌کنم و می‌رویم می‌نشینیم روی صندلی‌های گوشه حسینیه، درست همان جایی که خود آقا توی روزه هایشان می‌نشینند. یک گروه سوزن‌نوازان بادشاه‌های سفید، سردوی‌عبدی می‌خوانند و بعد نودیت یک گروه دیگر می‌شود از آنها چک‌ترا بالاس‌های هلال‌احمر. جمعیت تقریبا حوصله اش از شعار دادن و سرود شنیدن سررفته، خانم‌ها شعار می‌دهند ای پسر فاطمه منتظر شماییم... و بازن به خواشند دوم این مصعب هم فکر می‌کنم؛ منتظر پسر فاطمه هستم واقعا؟ فردا روزی ظهور کند و بگوید برای ظهورم چه کرده‌ای، چه بگویم؟ این خیاب‌توی سرح دوم نمی‌کند که عذاب بکشم. رهبری می‌آیند و انگار توی یک بازی فینال جام جهانی ایران یک پای فینال باشد و توی دقیقه ۹۳ گل بیروزی رازده باشد در برزیل؛ حسینیه پوی هواسست. خانم‌های کرمانی و خورستانی که احتمالا اولین دیدارشان هست مثل ابر بهار اشک می‌ریزند. مردها مخصوصا جوان‌ترها پلک نمی‌زنند. عکاس‌ها در بهشت سوژه دارند قدم می‌زنند. اینقدری که سوژه هست دوربین نیست.

قاری آیاتی از قرآن می‌خواند و بعد میکروفون می‌گذازند و حاج صادق می‌پودتش میکروفون. چگونه است که توی آن کالبد-حالات‌لمصت و چند ساله هنوز جنجوسی و چند ساله زندگی می‌کنند؟ چگونه است این جنجره‌خال به تارهای صوتی‌اش نیفتاده. حاج صادق می‌خواند از حاج قاسم و زینب و فاطمه و زکس، دخترهای حاج قاسم مثل ابر بهار اشک می‌ریزند.



**حامد عسکری** شاعر و نویسنده

هفت و ۲۵ دقیقه با صدای زنگ سید میرتاج بیدار شدم؛

-کجایی؟

-راه افتادم دارم می‌آیم.

-عجله‌تکن.

عجله نکن‌های سید یعنی اینکه یک ساعت وقتی دارم. سریع دوش می‌گیرم. باران بیدار شده که ببرد مدرسه، توی کندو به شک انتخاب لباسم. می‌پود بقماسکی سفیدم را می‌آورد می‌گوید اینو بیروش پالپیور سرهمه‌ای‌ات؛ شلوار هم فقط سرهم‌ای کتان. بعد از کشویم شیشه عطری برمی‌دارد و می‌گوید فقط این بعد ماچم می‌کند و می‌دود که به سوریشش برسد. خانه زده‌ام بیرون، خنک خنک می‌شود. کلید ندام بیوم لبش بیشتر بیوشم. هواشناسی را توی گوشی چک می‌کنم. قرار نیست از این سردتر بشود. دور میدان فردوسی، عمو جعفر را می‌بینم و سلام می‌کنم. می‌گوید نیم‌روها من خراب شده سرتی نمی‌زنی؟ ساعت رانگاه می‌کنم، وقت دارم. می‌گویم یک نیم‌رویزن. حالا باران هم نیم‌تنم می‌بارد. وسط نیم‌رو سید زنگ می‌زند: کجایی؟ لقمه را نندتی قورنت می‌دهم... راه افتادم، یک ربع را می‌پودم. دیواره می‌گوید عجله نکن. نیم‌رو را تمام می‌کنم و می‌تم بیرون. عمو جعفر دم لقمه آخر می‌گوید شال و کلاه کردی این وقت صبح؟ می‌گویم کجا می‌مهم‌ات، تنم خدایش عوض می‌شود و می‌گویند به سید بگو بد به دلت راه نندی، ما هستم. بعدش هم بگویم به کاغذی حکمی چیزی بده به این مسئولان این گورنی‌ها رو به فکری کنن. شوته تخم مرغ کشد ۱۳۵ تومن. چند تخم مرغ؟ چند بیرونش؟ به خدا روم نمیشه از دست کارگری که میاد به نیم‌رو بخورده بوه تا شنب، ۵۵ تومن پول بگیرم، بگویم سید بگو...

لبخند می‌زنم و می‌گویم چشم، می‌نوسم. میدان فردوسی را می‌روم به سمت جنوب میدان و نرمسیده به نوفل‌لوشاتو دوباره زنگ می‌زند: کجایی؟ می‌گویم نزدیک. این بار می‌گویند بیا زودتر بیا، درها باز شده. سر نوفل‌لوشاتو دست بلند می‌کنم برای ماشین‌های عبوری تا کسی ای ترمز می‌کند و از شیشه تا نیمه پایینش می‌گویم سر کشوروست. کله پایین می‌اندازد که بابابالا دنده دو به سه چاق نشده پشت چراغ قرمز تنبلی گیر می‌کنم و در همان ۷۹ ثانیه به این فکر می‌کنم که چه تلفیق جالبی شده، اینکه رهبر مملکت مان‌خانه‌اش توی کوجه‌ای است به اسم شهید کشور دوست. سر کوجه از ماشین پیاده می‌شوم. از سر کشور دوست نه کوجه جمعیت پدیدار است، چشم‌هاشان برق می‌زند، خیلی‌ها معلوم است لبس نوره‌اشان را پیر شده‌اند، خیلی‌هاشان پشت کله‌هاشان تازه آنگار کرده و این یعنی کرمانی جماعت همان قدری که آداب میهمان‌نوازی می‌دانند آداب مهمانی رفتن هم بلد‌است.

زنگ می‌زنم به سیدگوشی را جواب نم‌ندم. زنگ دوم، زنگ سوم... می‌گویند: به دقه اهدم فلسطین به چیزی بگیرم و دارم میام... و دوباره غرق می‌شوم توی جمله‌اش و به این فکر می‌کنم که می‌رسد یک روزی که زنگ بزنی به رفیقی و بگویی کجایی و بگویی فلسطینم و تو بیخ دلت ضعف ببرد.

حالا سید در کرده، چهره‌های آشنایی از کرمان می‌بینم. حال واحوال می‌شویم و چشم به سمت فلسطین دارم که سید بیاید (دقت کردید این جمله چشم به سمت فلسطین دارد تا سید بیاید هم پوچلو بود؟ یعنی اگر خالی یک جایی بنویسمش ممکن است مخاطب برداشت کند که لب‌مرز فلسطین ولایت‌ام و منتظم سیدحسین نصرالله برسد)، به کجا می‌روم این خیال‌ما را؟

سید نمی‌آید ولی در عرض دو‌ماه‌باره می‌بینم. محله مهدی همت واحسان باکری، فرزندان پهلوان سال‌های دفاع‌مقدس مثل دو‌مسیدار بلند خرامان از راه می‌رسند(هر بار این دو برادر را می‌بینم به این فکر می‌کنم که وقتی توی ترفیک دو اتوبان شهید

رهبری میکروفون را جلو می‌کشند، بسم‌الله الرحمن الرحیم می‌گویند، یک عرب لباس اعراب خورستان بلند می‌شود و چیزی به عربی با صدای رسا خطاب به رهبری می‌گوید، صدایش نمی‌رسد، از توی کلماتش کرپان اوبه‌هدی مهندس، حاجی قاسم، شط الفرات... و علی عبینی را می‌شنوم. مرد عرب می‌نشیند یک بختیاری خورستانی بلند می‌شود، کلاهی نمدی بر سر دارد و او هم چیزهایی را با شور فریاد می‌زند، از کرمانی ها کسای بلند نمی‌شود. سخنان رهبری شروع می‌شود. تاریخچه‌ای از مقاومت خورستان در برابر بریتانیا می‌گویند و مقاومت‌شان در جنگ؛ یک جمله‌شان خیلی بقم‌ام را می‌گیرد. ایشان می‌فرماید خورستان تنها بخش کشور است که از همه استان‌های دیگر ایران جوانانی به این استان آمده و در خاکش به خون غلغله‌اند. بعد نوبت به کرمان می‌رسد؛ از نجابت و آرامش و نجبگی کرمانی‌ها هم سخن می‌گویند و بخش پایانی صحبت‌ها انتخابات است و فلسطین. حرف‌ها مهم است و تو، می‌ترسم توی روایتم بیابوم‌شان چیزی از قلم بیفتند. خدا یکبسی اینجور می‌اش راننده‌اید بدم که هر چهار دقیقه یک بار یکی از گوشه حسینیه یک شعاری، بیخی، تکبیری چیزی می‌گفت و رسته صحبت‌ها را نخ‌کش می‌کرد، ای‌الله گفتیم به این صبر و حوصله و آرامش که نه رسته سخن از دست در رفت و نه تذکر و عتابی در کار بود، ای کاش این بندگان خدا مسئولان جلسه یک تذکری چیزی بدهند که بااین حرکت تایک جایی اش جواب می‌دهد و مراعات کنید. بگذریم، حرف خودمان را بزینم. سخنرانی به آخر هایش رسیده، رهبری دعا می‌کنند و تمام.

مرد انگار سیر نشده‌اند از این بیست و چند دقیقه صحبت. حسینیه دیواره می‌روند روی هوا، انگار ایران یک گل دگرزده باشد. یک حلقه دور رهبری از پاسدارهای بیت تشکیل می‌شود. ازدحام برای یکی دو قدم از نزدیک‌تر دیدن‌شان هم برای عاشقانی که از قاب رسانه تماشاایشان کرده‌اند غنیمتی است. توی همان ازدحام بیروندی بختیاری می‌گویند، مبره ناگفتم بله گفت؛ دیدگه نمیدانم از خونیم پخشش؟ می‌گویم نه. ناصیدم می‌گویند؛ می‌خواستم اشرا انگشتری بستنم می‌پسوم دیوام شده... لبخند می‌زنم، می‌گویم ایشالا دفعه بعد، رهبری باشکوه و آرام از روی صندلی بلند می‌شوند، دستی‌تکان می‌دهند و با هموطنان‌شان خدا حافظی می‌کنند. ما همه سرتاپویم، ستون‌هایم لرزانند.

محمد مهدی می‌گوید این هم از رزق امروز. بزینم بیرون زودتر برم بخوابم؛ دیشب سه ونیم خوابیدم. همان مسیر را بر می‌گردیم. توی خم دلان حسینیه پوی پوی دم‌کشیده لا‌کرداری می‌آید. خم دلان را می‌پیچیم. سفره‌انداخته‌اند، سرتاسر ناهار را می‌گیرم و توی مسیر از یکی از پاسدارها که غذا برداشتمش می‌کندم من راشناخته‌می‌هواسم پرسم؛ برای آقام هر غذا نگه دارد. همه را تزویج نکنید. می‌خندد. ادامه می‌دهم خوش‌شان هم از همین می‌خورند؟ با لبخند می‌گویند، مگه ماه رمضان دیدار شاعر اومدی چیز دیگری خورد؟ می‌گویم نه والله. جوابم را گفته‌ام. به بازرسی اول می‌روم، کیف و گوشه‌ای را می‌گیرم، زل می‌زنم به تابوری خیابان، شهید کشور دوست.

ساعت یک ربع به یک‌است، گوشی رانگاهی می‌اندام، مهدی است. زنگ می‌زنم و معذرت‌خواهی می‌کنم که گوشی کنارم نبوده. مهدی می‌گوید جلسه امروزمان ساعت بود؟ می‌گویم خوب؟ می‌گوید ناهار گرفتیم دو اینچ‌باش. قد جمهوری اسلامی را دارم قدم می‌زنم، یک دستم کیف و یک دستم غذا. بیروم دکماش تپویی روی زانو‌هایش انداخته لر زده به هیچ... نزدیکش می‌شوم؛

- ناهار خوردی باباجان؟

- لا

- این خدمت شما، تمبوزه دست نخورده نوش جونت، غذا را می‌دهم به بیروم، تا کسی اینترنتی می‌گیرم که به جلسه‌ام با مهدی برسم، تا برسد، میختم بروی رفتار بیروم، غذا را ازای می‌کنند، بومی کشد، لب‌هایش به‌بسم‌الله‌شان می‌خورد و لقمه اول را با اشتها هاش می‌گذارد. تا کسی می‌رسد، من میخ بیروم دویه این فکر می‌کنم بیروم هیچ وقت باور نخواهد کرد در گوشه خیابان جمهوری اسلامی ناهارش با مقام اول مملکت از یک دیک کشیده شده بود.